



پرونده

ضمیمه نوجوان

شماره ۱۳۱ | ۱۵ دی ۱۴۰۱

نوجوان  
جام جم



اسما  
آزادیان



مریم  
شاه‌پسندی

## گرانفروش

در این روزها که بازار، گیج از تورم و گرانی هاست و مثل پیرمرد فرتوت عصا گم کرده‌ای شده که دست به دیوار می‌کشد تا راه درست را پیدا کند، کسانی هستند که نه فقط مرهم درد او نمی‌شوند بلکه برایش زیرپای می‌اندازد تا سکندری بخورد بلکه به یکبارہ چلاق شود و خانه نشین!

همان‌هایی که همیشه و در هر زمانی بوده‌اند و حتی خدا هم در قرآن نفرین‌شان می‌کند. آنهایی که ارزان‌ترین کالای بساط‌شان، همان انصافی است که حراج می‌کنند و گویی چرتکه‌های شان حول محور خودشان می‌چرخد و عده‌های شان روی معادله سود بیشتر محاسبه می‌شود. دو دوتای آنها شاید پنج تا هم بشود و چه بسا اگر در شهرشان غریب و مسافر باشی، بیشتر از این هم دربیاید. گرانفروش‌هایی که زخم تورم را متورم‌تر می‌کنند. بی‌عدل و انصاف، همه چیز را گران‌تر از آنچه باید می‌فروشند و نمی‌ترسند از آه شرمندگی پدرها که روزی گرفتارشان خواهد کرد. جزای کالایی که الکی گران‌تر فروخته‌اند و پولی که به حرام خورده‌اند با بهانه‌هایی که همه توجیه است و بی‌اساس. همین‌ها وقتی نوبت به خودشان می‌رسد، برای بالا پایین شدن قیمت دلار و طلا و... همه عالم را مقصر می‌دانند و به زمین و زمان لعنت می‌فرستند اما هیچ وقت خودشان و گرانفروشی‌های شان را نمی‌بینند!

اگر روزی همه چیز درست شود و قیمت‌ها به روال، اینها همان شکلی که بودند، می‌مانند و به هر بهانه‌ای انصاف‌شان را ارزان می‌فروشند. هرچند اگر این پیر فرتوت دوباره سرپا شود، دست این افراد بسته‌تر خواهد شد.



## کم فروش

مهم است که آدم حواسش به ترازوی کسبش باشد، به حق بفروشد و به حق بخرد. باید که وزنه‌های فروشش را به تناسب بگذارد و منصف باشد اما قبل از آن و مهم‌تر از آن، این است که آدم در درون خودش یک ترازو بگذارد با وزنه‌های کوچک و بزرگ. ترازویی که در یک کفه‌اش، انسانیت باشد و شرافت!

آن وقت هر زمان خواست چیزی را به دست بیاورد، آن خواسته و سودش را در یک سمت می‌گذارد و سنجه‌ها را در سوی دیگر تا بفهمد که سود می‌کند یا زیان! که اگر خواست کمتر بفروشد و بیشتر پول بگیرد، سود آن فروش را بسنجد با تمام ارزش‌هایی که می‌تواند به راحتی از دست بدهد، شاید که زبان اعداد و ارقام را بهتر بفهمد. نه این که این ترازو فقط برای کاسب‌ها باشد یا کم‌فروشی صرفاً برای مردان و زنان اهل معامله، هر کسی می‌تواند زیاد بخواهد و کم بفروشد. اگر بتوان با یک امضای کاری راه انداخت و دریغ کرد، اگر به رغم حقوق کلان و وظیفه سنگین، پشت میز بنشیند و چای بنوشد، اگر از عهده مسئولیتی برنهایی اما شرایط را برای فردی بهتر و مستعدتر از خودت فراهم نکند، همه و همه به این معناست که کم فروشی.

چه کسی می‌تواند منکر شود که این کم‌فروشی‌ها به مراتب بدتر و مضرتر نیست؟!



# درباره همه چیزهایی که نمی‌شود فروشنده

فکر کنید که دوره گرد شده‌اید و یک بلندگوی سبزی فروشی هم دارید. باید دور شهر راه بیفتید و چیزی بخرید، چیزهایی را بفروشید! مثلاً گوشی‌تان را می‌فروشید، فلان لباس مارک‌تان را هم و کم می‌توانستید روی شان قیمت بگذارید ته می‌کشند و چیزهایی می‌مانند که لمس شدنی نیستند آرزوها و... با خودتان فکر می‌کنید که اینها را نمی‌شود فروخت. نمی‌شود روی خیلی‌های شان قیمتی این پرونده از گروه‌هایی نوشته‌ایم که خیلی چیزهای بزرگ و عجیب و غریبی را فروخته‌اند.



## رویا فروش

وقتی اسم رویا را می‌آوریم، آنها که پای دیزنی لند و تفتلیکس و کمپانی‌های این چنینی بزرگ شده سرزمین عجایب و هزاران فیلم و انیمیشن دیگر و دنیا‌های غیرواقعی می‌افتند که برای شان به تصاویر اما خب آن منظره‌ها و داستان‌ها هیچ‌کدام شان رویا نبودند. انگار فقط دست و پای بچه‌هایی که مو چشم‌های شان قد یک گردو شده بود را می‌بستند. این جوری که بعد هر فیلم انبوهی از انگیزه، حیا، هیجان در قلب بچه‌ها تلمبار می‌شد اما همین که نگاهی به دور و اطراف و زندگی خودشان می‌آید تا قطره آخر دود می‌شد و می‌رفت هوا و جای آن همه انگیزه و خیالبافی را ناامیدی و حس «یه چیزی کمه!» می‌گرفت.

اما رویاها، مسائل مهم زندگی انسان‌ها هستند، نه منظره‌ای خیال انگیز که اصلاً وجود ندارد. رویاها آن قدر بزرگ هستند که ممکن است هیچ وقت آدم‌ها نتوانند به همه‌شان برسند اما هر قدر که در زندگی‌ها وجود داشته باشند، آدم‌ها خوشحال‌ترند. با این تعریف از رویا، رویا فروش باید کسی باشد که دست آدم‌ها را بگیرد و یادشان بدهد که در زندگی مسئله داشته باشند. برای حل آن مسئله از عمر و وقت‌شان هزینه کنند و رسیدن به راه حل‌ها و مسیرها تبدیل شود به رویای زندگی‌شان! بعضی معلم‌ها این کار را می‌کنند، بعضی مادر پدرها هم. وقتی جوانه‌های کوچکی را در وجود بچه‌ها می‌بینند به آن اعتنا و کمک می‌کنند به رشد هدف دار و با کیفیت استعداد‌های شان. یکی از این معلم‌های بزرگ، حاج قاسم سلیمانی بود؛ کسی که رویای آزادی و آزادگی یادمان داد، رویای امید، رویای رسیدن.

